

پژوهشی تفسیری

علامه طباطبائی

در تفسیر المیزان

دکتر علی غضنفری

۲. ویژگیهای تفسیر قرآن به قرآن و تبیین مبانی این تئوری.

۴. بیان پاسخهای مستدل و ارائه تئوری جدید (روش میزان قرآن به قرآن صرف نیست).

۵. برهانی شدن تئوری جدید و در نهایت اخذ این نتیجه که میزان تفسیر جامع است.

کلید واژه‌ها

مناهج تفسیری، مبانی تفسیری، تفسیر عقلی، تفسیر قرآن به قرآن، علامه طباطبائی، تفسیر المیزان.

در یک نگاه کلی، مناهج عمده تفسیری را می‌توان در عناوین ذیل برشمرد:

مقدمه

۱- منهج نقلی، جمع‌آوری روایات منقول‌ه‌ای که از معصومین علیهم‌السلام و نیز اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تفسیر آیات رسیده است، شکل خاصی از تفسیر را ارائه می‌دهد که تفسیر منقول نامیده می‌شود.

۲- منهج عقلی، مطابق این شیوه مفسر قرآن کریم در تفسیر آیات از عقل و خرد خود کمک می‌گیرد. چنین بحثی از تفسیر اگر با رعایت استانداردهای تفسیری باشد دارای ارج خواهد بود و الاً تحمیل معانی بر الفاظ قرآن و تفسیر به رأی محسوب می‌شود.

۳- منهج رمزی، تفسیر رمزی یا اشاری بیان حاق آیات است، مفسر واژه‌ها و کلمات را رموزی برای بیان حقیقی می‌داند و خود را کاشف آن حقیقت می‌شمارد.

۴- منهج لغوی، بررسی واژه‌ها به تنهایی و نقش آنها در جمله و نیز تبیین موارد بهره‌بری قرآن از صناعاتی بلاغی و بدیعی نیز شیوه‌ای خاص در تفسیر قرآن محسوب می‌شود.

۴- تفسیر جامع، تفسیری که از نقل بهره‌برد، نقل را مورد تحلیل عقلانی قرار دهد و نظر خود را در محدوده میزان ظرفیت لفظ که از تفسیر ادبی آن بهره‌برده، اعمال کند، تفسیر جامع نامیده می‌شود.

منهج نقلی مقتضای عقل و خرد معصومین علیهم‌السلام است. آنان که مخاطبان اولیه قرآن بوده‌اند با بهره‌گیری از برجستگیهای عقلانی به تفسیر قرآن پرداخته‌اند و لذا تفسیر آنان غیر از تفسیر عقلی چیز دیگری نیست.

تفسیر رمزی خارج از معنای اصطلاحی تفسیر می‌باشد. چه اینکه تفسیر به معنای «كشف القناع عن لفظ المشكل» است. ولی آنچه اهل رمز و اشاره به قرآن تحمیل می‌کنند هرگز از واژه‌ها برنمی‌آید. این شکل از بیان را می‌توان تأویل و بطون آیات نامید که اگر با مبانی وحی مرتبط باشد دارای



شبهه‌ای در عظمت تفسیر المیزان و برتری کیفی آن نسبت به بسیاری از تفاسیر موجود نیست، اما به هر حال جدا ساختن بخش روایات در این تفسیر، موجب شده است برخی این تفسیر بزرگ را در مقابل احادیث متواتری قرار دهند که بین قرآن و روایات هماهنگی قائلند و لذا به دیده ابهام به آن بنگرند. هدف این مقاله پاسخ به شبهه در انزوا قرار گرفتن اخبار و احادیث در تفسیر المیزان است. در این مقاله روش تفسیری علامه طباطبائی (قرآن به قرآن) مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. اصول مطالبی که این کوه مقاله به آنها پرداخته عبارتند از:

- ۱- تعریف مناهج مختلف تفسیری و بیان اینکه همه مناهج از نوع منهج عقلی محسوب می‌شوند.
- ۲- طرح مستندات تفسیر عقلی در بین آیات و احادیث.

چکیده

اعتبار خواهند بود و الا تفسیر به رأی محسوب می شود. منهج ادبی و لغوی نیز بررسی واژه ها و تجزیه و ترکیب آنها و بیان نقش آنها در عبارات و نیز بیان نکات بلاغی آنها می باشد. این قسم از تفسیر، در واقع مقدمه تفسیر قرآن می باشد نه خود تفسیر، بنابراین اولین آنها میزان طریقت و آیه ها را مطرح می کنند تا هنگام تفسیر چیزی بیش از حد طرف لفظ بر آن تحمیل نشود.

پس در واقع تفسیر قرآن منحصر است در منهج عقلی و تمام مناهج دیگر که نقش تفسیری و نه بررسی واژه ها و یا بطون آیات دارند، تفسیر عقلی محسوب می شوند.

میزان اعتبار عقل در تفسیر

قرآن کریم کتاب هدایت همه انسانها است.
 شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ، فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَ مَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ لَتَكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لَتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُم وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۱

و عقل نیز در کنار نقل، حجت الهی شمرده می شود.

قال الكاظم عليه السلام:

إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْإِنْبِيَاءُ وَ الْإِثْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ^۲

قرآن نیز بارها به لزوم تدبیر و تعقل در قرآن فرمان داده است.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ^۳
 و از تقلید کورکورانه و بدور از تعقل نهی نموده است.
 أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا^۴

اساس دین اسلام هم بر پایه عقل استوار شده است و پذیرش تبدی اصول دین اسلام مقبول نیست. نتیجه این مقدمات این است که تدبیر و تعقل در قرآن و نگرش به آیات به شیوه عقلی امری لازم بوده و فهم قرآن به آن بستگی کامل دارد. روایات تفسیری نیز جزء تعقل و تدبیر معصومین در قرآن و فهم قطعی آنان، چیز دیگری نیست و لذا می توان گفت: این شیوه از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله معمول بوده است و پیامبر خود موظف به تدبیر در قرآن و بیان موارد مورد اختلاف برای انسانها بودند.^۵

اصحاب نیز با توجه به اندوخته های خود از آیات دیگر و نیز روایات، به تدبیر در قرآن می پرداختند و آنچه را که مطابق استانداردهای تفسیری بود برمی گزیدند. برجستگی از اصحاب چون ابن عباس و ابن مسعود و تابعانی چون مجاهد بن جبر و... همین رویه را داشته اند. هر چند آراء آنان بواسطه

امکان خطا و اشتباه قابل استناد نیست.

اثمه طاهرین نیز در تبیین موضوعات مختلف بارها و بارها به قرآن استدلال کرده اند و نیز مراجعان را به قرآن ارجاع می دادند و قرآن را به عنوان ملاک تشخیص روایات صحیح از سقیم معرفی کرده اند. مواردی که جز با تدبیر در آیات قرآن میسر نیست.

دانشمندان اسلامی نیز در طول تاریخ شرایط زمان خود را می سنجیدند و مطابق آیات قرآن، احکام ویژه ای صادر می کردند، گاه به صراحت به تفسیر عقلی آیه می پرداختند و گاه به آیات آن استناد می جستند.

تفسیر قرآن به قرآن

تفسیر قرآن به قرآن یعنی استفاده از آیات دیگر قرآن برای تبیین مراد آیه ای دیگر.

این روش در عصر پیامبر خدا (ص) نیز متداول بوده است. همان طوری که در مبحث تفسیر موضوعی خواهد آمد پیامبر گاهی سخنی را مطرح می نمودند و در پی آن چند آیه را به عنوان مسانید بیان خود مطرح می ساختند.

مبنای کسانی که به این شیوه تفسیری روی آورده اند این است که قرآن کلام وحی است و همانطوری که سخن هر حکیمی به اقتضای حکمتش از یک سیر طبیعی برخوردار است سخن خداوند که خالق حکیمان عالم است نیز از یک اسلوب واحد تبعیت می کند. بنابراین کلام او کلامی بر نسق واحد بوده و هیچ جای آن جای دیگری را نمی کند. طبعاً

چیزی دیگر کسب نور کند و یا چیزی بخواهد آن را بیان نماید.

علامه طباطبائی می‌گوید:

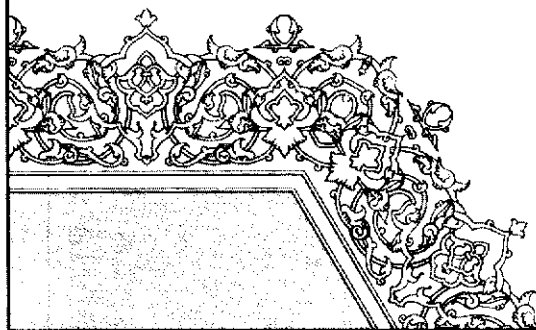
فالحق ان الطريق الى فهم قرآن الكريم غير مسدود، وان البيان الالهى و الذكر الحكيم بنفسه هو الطريق الهادى الى نفسه، اى انه لا يحتاج فى تبیین مقاصده الى طريق، فكيف يتصور ان يكون الكتاب الذى عرفه الله تعالى بأنه هدى و انه نور و انه تبیان لكل شىء، مفتقرا الى هاد غيره و مستتيراً بنور غيره و مبیناً بامر غيره^{۱۱}

حق این است که راه درک قرآن بسته نیست و نیز حقیقتاً بیان خداوند خود به سوی خویش هدایتگر است، یعنی تبیین مقاصد قرآن به راهی دیگر محتاج نیست. چگونه متصور است که کتاب خداوند که خود هدایتگر بوده و نور است و نیز بیانگر همه چیز می‌باشد دست نیاز به هدایت‌گری غیر خود دراز کند و به وسیله نور دیگری روشن شود و با کمک چیز دیگری مفاهیم آن آشکار گردد؟

علامه طباطبائی نیز در بیان علت توجه خود به تفسیر قرآن به قرآن پس از بیان برخی روشهای تفسیری می‌گوید: و انت بالتامل فى جميع هذه المسالك المنقوله فى التفسیر تجد: ان الجميع مشتركة فى نقص و بسس النقص و هو تحمیل ما انتجه الابحاث العلمیه او الفلسفیه من خارج على مداليل الآيات. فتبدل به التفسیر تطبيقاً و سمي به التطبيق تفسيراً و صارت بذلك حقائق من القرآن مجازات و تنزيل عده من الآيات التاويلات...

و لازم ذلك ان يكون القرآن الذى يعرف نفسه مهديا اليه بغيره و مستتيراً بغيره و مبیناً بغيره. فما هذا الغير؟ و ما شانه؟ و بماذا يهدى اليه؟ و ما هو المرجع و الملجاء اذا اختلف فيه و قد اختلف و اشدت الخلاف.^{۱۲}

شما اگر در تمام روشها و مسلکهای که درباره تفسیر قرآن برشمرديم دقت کنید مشاهده خواهید کرد که همه آنها در یک نقص شریکند و آن اینکه نتایج حاصل از بحثهای علمی و فلسفی را بر قرآن کریم تحمیل نموده‌اند بی‌آنکه آیات دلالتی بر این معانی داشته باشد. در نتیجه تطبیق خود را تفسیر نام نهادند و حقایق قرآن را به صورت مجازهای در نظر گرفته وجه تنزيل عده‌ای از آیات را تأویل نمودند. لازمه این انحراف آن شد که قرآنی که خود را «هدی للعالمین» «نورا مبینا» و «تبیاناً لكل شىء» معرفی نموده است هدایت‌گر نباشد مگر به یاری غیر خودش و به جای آنکه نور مبین باشد خود از نور دیگری بهره‌مند گردد و به جای آنکه بیان هر چیزی باشد خود توسط دیگری بیان شود. حالا آن غیر چیست که ما را به سوی قرآن هدایت می‌کند و به قرآن نور و



در کلام منسجم باید به بخشهای دیگر این کلام رجوع کرد و از آنها استمداد جست علاوه اینکه قرآن خود بیان‌کننده همه چیز است و لذا چیزی نیست که بتواند بیانگر قرآن شود.

و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لكل شىء^{۱۳}

قرآنی که نور مبین است برای ظهور نورانیتش به چیزی محتاج نیست.

و أنزلنا الیکم نوراً مبیناً^{۱۴}

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواز تمسک به قرآن برای تفسیر قرآن می‌فرماید:

أما نزل کتاب الله لیصدق بعضه بعضاً^{۱۵}

حضرت امیر علیه السلام در جواز تمسک به قرآن در تفسیر قرآن می‌فرماید:

ان الكتاب یردق بعضه بعضاً^{۱۶}

با توجه به این مقدمه مبانی اساسی تفسیر قرآن به قرآن را می‌توان در عناوین ذیل تلخیص نمود.

۱- آیات و اخبار وارده در لزوم تدبر در قرآن.

۲- اخبار تفسیری‌ای که برای تفهیم آیه‌ای به آیه دیگر استدلال نموده‌اند.

۳- اخبار دال بر اینکه کتاب خدا مبهم نیست و قائل به ابهام آن کافر است.

۴- آیاتی که قرآن را نور مبین و بیان‌کننده همه چیز شمرده‌اند.

۵- وضع و جعل گسترده حدیث به واسطه غرور، تفاخر به علم تفاخر به صحابی بودن عناد با اسلام تضعیف اهل بیت علیهم السلام ترویج مذاهب خاص اعتقادی و عملی، ناسیونالیست‌نژادی و گاهی به بهانه تقویت دین.

۶- نامحدود بودن نیازهای انسان و درخواستهای او از قرآن و محدودیت اخبار.

۷- عدم حجیت خبر واحد در تفسیر و انحصار حجیت آن در احکام عملیه.

مفسران قرآن به قرآن، قرآن را بیانگر خود می‌دانند چراکه قرآن نور مبین^{۱۷} و تبیان کل شىء^{۱۸} است و لازم نیست از

بیان می‌دهد؟ و اگر آن عملی که نوربخش و مبین قرآن و هدایت‌کننده انسان به سوی آن است خودش مورد اختلاف شد در آن هنگام مرجع رفع اختلاف چه چیز خواهد بود؟ ایشان نیز می‌فرماید:

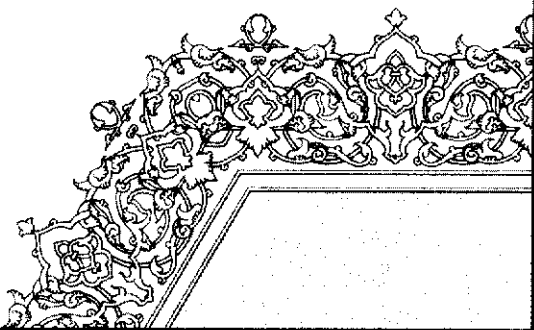
و هذا هو الذي دعى الناس لان لا يقتصروا على الفهم العادي والمصداق المأنوس به الذهن في فهم معاني الآيات كما كان غرض الاجتناب عن الخطاء والحصول على النتائج المجهوله هو الذي دعى الانسان الى ان يتمسك بذيل البحث العلمي و اجاز ذلك للبحث يداخل في فهم حقائق القرآن و تشخيص مقاصده العاليه و ذلك على احد الوجهين:

احدهما: ان نبحت بحثاً علمياً او فلسفياً او غير ذلك عن مسئله من المسائل التي تتعرض له الآية حتى نقف على الحق في المسئلة ثم نأتي بالآيه و نحملها عليه و هذه طريقه يرتضيها البحث النظري غير ان القرآن لا يرتضيها كما عرفت و ثانيها: ان نفس القرآن بالقرآن و نستوضع معنى الآية من نظيرتها بالتدبرذ المندوب اليه في نفس القرآن و نشخص المصدايق و نتعرفها بالخواص التي تعطىها الايات كما قال تعالى: «انا انزلنا عليك الكتاب تبيانا لكل شئ الايه» .

و حاشا ان يكون القرآن تبيانا لكل شئ و لا يكون تبيانا لنفسه، و قال تعالى: «هدى للناس و بينات من الهدى و الفرقان الايه» . و قال تعالى: «انا انزلنا اليكم نوراً مبيناً الايه» . و كيف يكون القرآن هدى و بينة و فرقاناً و نوراً مبيناً للناس في جميع مايحتاجون و لا يكفيهم في احتياجهم اليه و هو اشد الاحتياج! و قال تعالى: «و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبيلنا الايه» و اى جهاد اعظم من بذل الجهد في فهم كتابه! و اى سبيل اهدى اليه من القرآن؟^{۱۳}

«و همین جهت باعث شده که دیگر مردم در درک معانی آیات، به فهم عادی و مصداقهای مأنوس در ذهن اکتفاء نکنند، و همچنانکه دور بودن از خطا و به دست آوردن مجهولات، انسان را وادار کرده تا دست به دامان بحثهای علمی شود و تجویز کند که بحث را در فهم حقایق قرآن و تشخیص مقاصد عالیه آن دخالت دهد. و این به دو شکل صورت می‌پذیرد، یکی اینکه ما در مسئله‌ای که قرآن متعرض آن است، بحثی علمی، و یا فلسفی را آغاز کنیم، و همچنان دنبال کنیم تا حق مطلب برایمان روشن و ثابت شود، آن وقت بگوییم: آیه هم همین را می‌گوید، این روش هرچند که مورد پسند بحثهای علمی و نظری است، ولیکن قرآن آن را نمی‌پسندد.

دوم اینکه برای فهم آن مسئله، و تشخیص مقصود آن آیه، از نظائر آن آیه کمک گرفته شود و به این سبب منظور از آیه مورد نظر را به دست آوریم، و این روشی است که می‌توان آن



را تفسیر خواند، خود قرآن آن را می‌پسندد، چون قرآن خود را تبيان كل شئ می‌داند، آن وقت چگونه ممکن است که بیان خودش نباشد، قرآن خود را هدایت مردم و بینائی از هدی، و جدا سازنده حق از باطل معرفی نموده، و می‌فرماید: «هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ»، آن وقت چگونه ممکن است هدایت، و بینه، و فرقان، و نور مردم در تمامی حوائج زندگیشان باشد، ولی در ضروری‌ترین حاجتشان که فهم خود قرآن است، نه هدایت باشد، و نه تبيان، و نه فرقان و نه نور؟

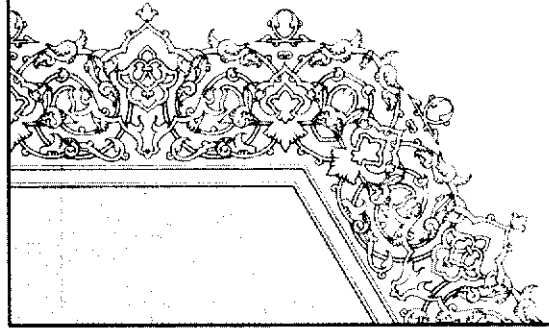
قرآن به تمامی افرادی که در راه خدا مجاهدت می‌کنند مرزده داده، که ایشان را به راه‌های خود هدایت می‌کند، و فرموده: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»، آن وقت در مهم‌ترین جهادشان که همانا فهم کلام پروردگارشان است، ایشان را هدایت نکند؟ (و به فرضیات علمی احاله کند)، و چه جهادی اعظم از مجاهدت در فهم کتاب خدا، و چه سبیلی بهتر از سبیل قرآن که بشر را به سوی او هدایت می‌کند؟!

علامه در کتاب «قرآن در اسلام»، سه راه تفسیر قرآن مطرح کرده‌اند و راه سوم که منهج خود اوست ترجیح داده‌اند: در تفسیر آیات قرآنی یکی از سه راه را در پیش داریم: ۱. تفسیر آیه به تنهایی با مقدمات علمی و غیر علمی که در نزد خود داریم.

۲. تفسیر آیه به کمک روایتی که در ذیل آیه از معصوم رسیده.

۳. تفسیر آیه با استمداد از تدریس و استنتاج معنی آیه از مجموع آیات مربوطه و استفاده از روایت در مورد امکان طریق سوم همان روشی است که در فصل گذشته استنتاج کردیم. و آن روشی است که پیغمبر اکرم (ص) و اهل بیت علیهم السلام در تعلیمات خود به آن اشاره فرمودند چنانچه پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «و انما نزل ليصدق بعضه بعضاً» و امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض».^{۱۴}

و از بیان گذشته روشن است که این طریق غیر از طریق‌های



و لیتذکر اولوالالباب» سوره ص آیه ۲۹ کتابی است مبارک که بر تو نازل کردیم برای اینکه آیتش را تدبیر کنند و ارباب عقول متذکر شوند و آیه «افلّم یدبروا القول ام جائهم مالم یأت آباءهم الاولین» سوره مؤمنون آیه ۶۸ آیا این سخن را تدبیر نکرده‌اند یا به سوی ایشان چیزی (تازه) آمده که به سوی پدران گذشته‌شان نیامده بود چه مفهومی خواهد داشت؟ و احادیث مسلم‌های که از پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی علیهم السلام رسیده و به مردم توصیه و تأکید نموده که در مشکلات و فتن به قرآن مجید مراجعه نمایند چه اثری خواهد بخشید؟

اساساً بنا بر این طریق، مسئله تدبیر در قرآن که به مقتضای آیات کثیره یک وظیفه عمومی است مورد نخواهد داشت. و همچنین از طرق عامه در حدیث پیامبر اکرم (ص) و از طرق خاصه در اخبار متواتره از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت علیهم السلام عرض اخبار به کتاب الله وظیفه قرار داده شده، به موجب این اخبار، حدیث باید به کتاب خدا عرضه شود اگر موافق کتاب باشد به آن عمل شود و اگر مخالف باشد طرح گردد.

بدیهی است مضمون این اخبار وقتی درست خواهد بود که آیه قرآنی به مدلول خود دلالت داشته باشد و محصل مدلول آن- که تفسیر آیه است- دارای اعتبار باشد و اگر بنا شود که محصل مدلول آیه- تفسیر- را خبر تشخیص دهد عرض اخبار به کتاب معنای محصلی نخواهد داشت.

این اخبار بهترین گواه است بر اینکه آیات قرآن مجید هم مانند سایر کلام دلالت بر معنی دارند و هم دلالت آنها با قطع نظر از روایت و مستقلاً حجت است.^{۱۶}

و باز هم در بیان علت توجه به تفسیر قرآن به قرآن می‌فرمایند:

«از جانبی قرآن مجید کتابی است همگانی و همیشگی و همه را مورد خطاب قرار داده، به مقاصد خود ارشاد و هدایت می‌کند و نیز با همه به مقام تحدی و احتجاج بر می‌آید و خود را نور و روشن کننده و بیان کننده هر چیز معرفی می‌کند و البته چنین چیزی در روشن شدن خود نباید نیازمند دیگران باشد.»^{۱۷}

و نیز در مقام احتجاج به اینکه کلام بشر نیست می‌گوید: قرآن کلام یکنواختی است که هیچ‌گونه اختلافی در آن نیست و هرگونه اختلافی که در آن به نظر می‌رسد، به واسطه تدبیر در خود قرآن حل می‌شود و اگر کلام خدا نبود این‌طور نبود و اگر این چنین کلامی در روشن شدن خود حاجت به چیز دیگر یا کس دیگر داشت، این حجت تمام نبود زیرا اگر مخالفی مورد اختلاف پیدا کند که از راه دلالت لفظی خود

است که در حدیث نبوی معروف: «من فسر القرآن برأیه فلیتوا مقعده من النار»

هر که قرآن به رأی و نظر خود تفسیر کند جای خود را در آتش درست کند.

از آن نهی شده است زیرا در این روش قرآن با قرآن تفسیر می‌شود نه با رأی تفسیر کننده.

طریق اول، قابل اعتماد نیست و در حقیقت از قبیل تفسیر به رأی می‌باشد مگر در جایی که با طریق سوم توافق کند.

طریق دوم، روشی است که علمای تفسیر در صدر اسلام داشتند و قرن‌ها رائج و مورد عمل بود (چنانچه در فصل‌های گذشته مذکور شد) و تاکنون نیز در میان اخباریین اهل سنت و شیعه معمول به می‌باشد.

طریقه‌ای است محدود در برابر نیاز نامحدود، زیرا ما در ذیل شش هزار و چند صد آیه قرآنی صدها و هزارها سؤالات علمی و غیر علمی داریم پاسخ این سؤالات و حل این معضلات و مشکلات را از کجا باید دریافت نمود؟

آیا به روایات باید مراجعه نمود؟ در صورتی که آنچه نام روایت نبوی می‌شود بر آن گذاشت از طریق اهل سنت و جماعت به دوست و پنجاه حدیث نمی‌رسد گذشته از اینکه بسیاری از آنها ضعیف و برخی از آنها منکر می‌باشند و اگر روایات اهل بیت را که از طریق شیعه رسیده در نظر آوریم درست است به هزارها حدیث می‌رسد و در میان آنها مقدار معتناهی احادیث قابل اعتماد یافت می‌شود ولی در هر حال در برابر سؤالات نامحدود کفایت نمی‌کند، گذشته از اینکه بسیاری از آیات قرآنی هست که در ذیل آن از طریق عامه و خاصه حدیث وارد نشده است. در این مشکلات یا به آیات مشابه باید برگشت که این طریقه کارساز نیست؟ یا اصلاً از بحث خودداری کرد و نیاز علمی را نادیده انگاشت. در این صورت آیه «ونزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شیء» سوره نحل آیه ۸۹ با دلالت روشن‌تر از آفتاب خود چه معنی خواهد داشت؟ و جمله «افلا یتدبرون القرآن» سوره نساء آیه ۸۲ و سوره محمد آیه ۲۴ و آیه «کتاب انزلنا الیک مبارک لیدبروا آیاته

قرآن حل نشود از هر راه دیگری غیر لفظ حل شود مانند اینکه ارجاع به پیامبر اکرم (ص) شود و وی بدون شاهی از لفظ قرآن بفرماید مراد آیه چنین و چنان است، البته مخالفی که معتقد به عصمت و صدق آن حضرت نیست اقتناع نخواهد شد و به عبارت دیگر، بیان و رفع اختلاف پیامبر اکرم (ص) مثلاً بدون شاهد لفظی از قرآن، تنها به درد کسی می خورد که به نبوت و عصمت آن حضرت ایمان داشته باشد و روی سخن و طرف احتجاج در آیه:

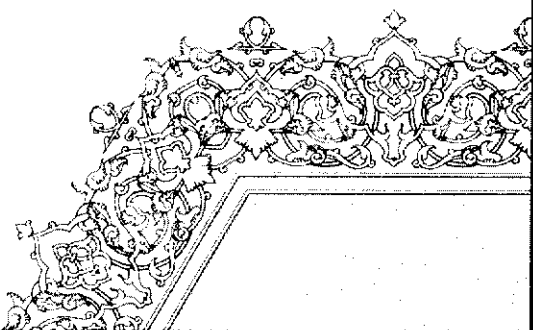
اَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا با مخالفین دعوت و کسانی است که ایمان به نبوت و عصمت آن حضرت ندارند و قول خود آن حضرت بی شاهد قرآنی مسلم نمی باشد. و از طرف دیگر خود قرآن به بیان و تفسیر پیامبر اکرم (ص) و پیامبر (ص) به بیان و تفسیر اهل بیت خود حجیت می دهد. نتیجه این دو مقدمه این است که در قرآن مجید برخی از آیات با برخی دیگر تفسیر شود و موقعیت پیامبر اکرم ص و اهل بیت او در برابر قرآن، موقعیت معلمین معصومی باشد که در بیان خود هرگز خطا نکنند و قهراً تفسیری که آنان کنند با تفسیری که واقعاً از انضمام آیات به همدیگر به دست می آید مخالف نخواهد بود.^{۱۸}

ناگفته نماند که ایشان در بحث رد اخباری که به بیان ترتیب نزول سوره ها پرداخته اند به طور کلی جایگاهی برای اخبار و احادیث در غیر احکام شرعی نمی پذیرد و می فرماید: گذشته از اینها این روایات با فرض صحت، خبر واحد هستند و چنانچه در علم اصول به ثبوت رسیده چنین چیزی در غیر احکام شرعی خالی از اعتبار می باشد.^{۱۹}

نیز می فرماید:

به دلالت خود قرآن مجید، بیان پیامبر اکرم (ص)، و اهل بیت گرامیش، در تفسیر آیات قرآنی حجیت دارد. این حجیت در مورد قول شفاهی و صریح پیامبر اکرم (ص) و ائمه اهل بیت علیهم السلام و همچنین در اخبار قطعیه الصدور که بیان ایشان را حکایت می کند روشن است. ولی خبر غیر قطعی که در اصطلاح خبر واحد نامیده می شود حجیت آن در میان مسلمین مورد اختلاف است و منوط به نظر کسی است که به تفسیر می پردازد، در میان اهل سنت نوعاً به خبر واحد که در اصطلاح «صحیح» نامیده می شود مطلقاً عمل می کنند و در بین شیعه آنچه اکنون در علم اصول تقریباً مسلم است این است که خبر واحد موثوق الصدور در احکام شرعی حجیت است و در غیر آنها اعتباری ندارد برای تحقیق مسئله به علم اصول باید مراجعه کرد.

آنچه که مرحوم طباطبائی در بیان منهج خود و اثبات آن بیان فرموده بودند به تفصیل ذکر شد و البته هدف از تطویل کلام



در این باره غیر از بیان برخی نکات که در گوشه و کنار ادله ایشان یافت می شود و بررسی آنها، پی ریزی مدعای ما در خصوص روش تفسیری او خواهد بود. اینک نکاتی که در مبنای ایشان و اساساً مبنای تفسیر قرآن به قرآن قابل تأمل است بر شمرده و سپس به بیان مدعای خویش می پردازیم.

نظر علامه

دیدگاه علامه را با توجه به آنچه گذشت می توان در پنج مورد ذیل خلاصه نمود:

۱- قرآن که نور مبین است و هادی غیر می باشد، چگونه ممکن است برای روشن شدن خود به غیر محتاج باشد و به هدایت کس یا چیز دیگری محتاج باشد.

۲- نیاز ما به قرآن نامحدود است و تفسیر آیه به مؤنه روایات، محدود می باشد به طوری که روایات تنها برخی از خواست های ما را از قرآن محقق می سازند.

۳- اگر آیات محتاج کس دیگر چون پیامبر خدا (ص) باشد و او بدون شاهد قرآنی چیزی را بگوید این امر برای آن کس که حضرت را و یا عصمت او را قبول ندارد کافی نیست.

۴- اخبار احاد در تفسیر قرآن نمی توانند نقشی داشته باشند چون ظنی السند هستند.

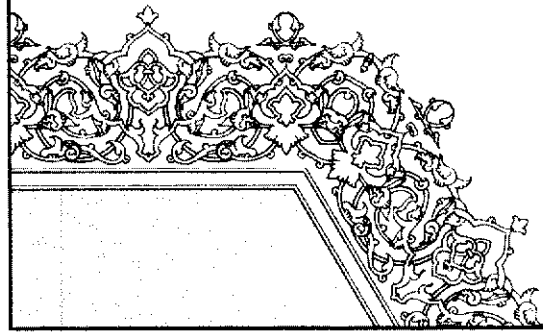
۵- وضع و جعل حدیث بسیار گسترده بوده و لذا نمی توان به احادیث اطمینان حاصل کرد. در پاسخ نکته اول باید گفت:

پیامبر خدا (ص) در قرآن به عنوان مفسر قرآن معرفی شده است و تفسیرش حجت شمرده شده است.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا تَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.^{۲۰}

ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه مورد اختلاف را برای آنها بیان کنی و مایه هدایت و رحمت مؤمنان باشد.

و نیز ائمه معصومین (ع) به امر پیامبر خدا (ص) مفسرین قرآن محسوب می شوند. آنان خاندان وحی هستند و



بیرون نمی کرد. هنگامی که از ایشان سؤال می کردم، جواب می داد و چون پرسش تمام می شد و ساکت می شدم، ایشان شروع به سخن گفتن می نمود. هیچ آیه ای از قرآن مجید بر رسول خدا (ص) نازل نشد، جز اینکه آن را برای من قرائت می نمود و من به خط خودم نوشتم و ایشان تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن آیات را به من می آموخت و از خدا درخواست کرد که فهم و حفظ آن را به من عطا نماید. لذا از آن زمان که این دعا را درباره من کرد، هیچ آیه ای از قرآن و هیچ عملی را که بر من املاء فرمود و من نوشتم فراموش نکردم. و آنچه را که خداوند به ایشان آموخت، حلال و حرامش و امر و نهی اش در گذشته و آینده، کتابها و صحف نازل شده بر پیامبران پیشین، طاعت و معصیتش، همه و همه را به من آموخت، و من نیز همه را حفظ کردم بی آنکه یک حرف آن را فراموش کنم. سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست تا دلم را از علم و فهم و حکم و نور پر کند، سپس من عرض کردم: ای پیامبر خدا پدر و مادرم فدای شما باد، از زمانی که آن دعا را درباره من نمودید، چیزی را فراموش نکردم و آنچه را که نوشتم نیز از یادم نرفت. آیا بیم آن دارید که بعد از این، فراموشی بر من غلبه کند؟ حضرتش فرمودند: نه، هرگز. نه بیم فراموشی تو را دارم، نه بیم جهل و نادانی تو را.^{۲۵}

در ارتباط با نکته دوم باید گفت: ایشان مراجعه به روایت را به خاطر محدودیت آنها ناکارآمد و ناکافی می شمارد و سکوت و خودداری از بحث را مخالف صریح برخی آیات و روایاتی که دستور به تعقل می دهند می داند.

استدلال ایشان ناکافی است چرا که محدود بودن روایات برخلاف اینکه موجب طرد آنها شود باید مورد استفاده بیشتر از آنها گردد. بدیهی است نمی توان علمی را به جهت کمیت محدود آن طرد کرد، مخصوصاً اگر دارای کیفیتی والا باشد که بتواند در سایر مجهولات که از آن بحث نشده، مورد استفاده قرار گیرد.

در پاسخ نکته سوم می توان گفت که:

هر چند قرآن اعجاز پیامبر خدا (ص) می باشد و نبوت حضرت به وسیله این اعجاز به اثبات می رسد ولی این به منزله لزوم وضوح تفسیر همه آیات قرآن نیست، همین که احدی توان آوردن مثل قرآن یا سوره ای از آن را ندارد می تواند اعجاز آن را اثبات کند. به عبارت دیگر: سخن در تفسیر آیات قرآن، سخن در بیان اعجاز آن نیست تا پذیرش اعجاز قرآن از سوی خود قرآن مؤثر باشد و احیاناً موجب ایمان مخالف شود، بلکه تبیین آیاتی است که مدلولهای لفظی آن ظاهر نمی باشد. با این وصف آشکار شدن این

نزدیک ترین خلاق به قرآن می باشند. آنان ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، مجمل و مبین و... را می دانند، چیزی که گاهی هرگز از کنار هم گذاشتن آیات به دست نمی آید.

حضرت امیر (ع) می فرماید:

سلونی عن کتاب الله فانه لیس من آية الا وقد عرفت بلیلة نزلت ام نهاراً و فی سهل او جبل.^{۲۶}

از من درباره کتاب خدا جويا شوید که آیه ای نیست مگر اینکه می دانم شب نازل شده یا روز، در صحرا نازل گشته یا کوهستان و....

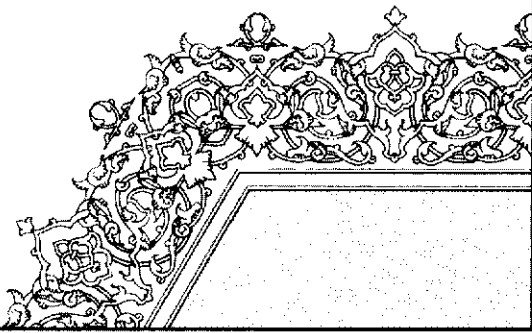
امام باقر علیه السلام نیز می فرماید: انما يعرف القرآن من خوطب به^{۲۷}

علاوه اینکه روایت ثقلین که به طریق تواتر رسیده است، گویای همراهی همیشگی قرآن و سنت است.

اننى تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى ابداً كتاب الله و عترتى اهل بيته و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض.^{۲۸}

این روایت از ۳۵ نفر از صحابه پیامبر (ص) نقل شده است.^{۲۹} در این روایت به وجوب تبعیت از نقل معصومین در کنار وجوب تبعیت از قرآن پرداخته شده است بدیهی است تبعیت از اخبار تفسیری ائمه (ع) نیز بخشی از تبعیت تامه از آنان است و اساساً آیا قابل پذیرش است روایات کسانی که نزدیک ترین افراد به وحی بوده اند نادیده گرفت.

حضرت امیر (ع) می فرماید: من هر روز یک نوبت، و هر شب نیز یک نوبت، نزد پیامبر می رفتم، ایشان با من خلوت می کرد و اصحاب پیامبر (ص) می دانند هر کجا او بود من هم با او بودم، که حضرتش، با هیچ کس جز من، چنین رفتار نمی کرد. بسیاری از مواقع، در خانه خودم بودم که پیامبر (ص) نزد من آمد و البته اکثر این مجالستها در خانه من انجام می شد. در برخی مجالس، هنگامی که من بر آن حضرت وارد می شدم، زنان خود را بیرون می کرد و با من تنهایی به بحث می نشست، و هنگامی که به منزل من می آمد تا به تنهایی با من سخن گوید، فاطمه و هیچ یک از پسرانم را



مداليل لفظی از طريق خود آيات برای کسی که پیامبر را نپذیرفته و اعتقاد به صدق گفتار او ندارد چه فایده‌ای بر آن مترتب است؟
و نکته چهارم:

استدلال علامه در نفی حجیت خبر واحد در تفسیر، قطعی به نظر نمی‌رسد چرا که اولاً معیار حجیت خبر واحد دفع قول به غیر علم است و این معیار همان طوری که در فقه وجود دارد در تفسیر هم وجود دارد. البته اینکه در مسائل عملیه توجه به خبر واحد الزامی به نظر می‌رسد برخلاف غیر مسائل عملیه، تنها می‌تواند کمیت و کیفیت لزوم توجه را تعیین کند نه نفی اساس آن، چه اینکه در مباحث اصول فقه، ضرورت بحث حجیت خبر واحد در فقه اثبات می‌گردد، و این موجب نفی استدلالی آن در غیر فقه نمی‌شود و به هر حال این مبحث باید در جای خود مورد کنکاش قرار گیرد.

نکته پنجم:

علامه و دیگر مفسرینی که به شیوه قرآن به قرآن، کار تفسیری خود را پی‌گیری کرده‌اند جعل حدیث را به عنوان سبب عمده در کنار گذاری اخبار مطرح نموده‌اند.
علامه می‌گوید:

بدیهی است مضمون این اخبار وقتی درست خواهد بود که آیه قرآنی به مدلول خود دلالت داشته باشد و محصل مدلول آن که تفسیر آیه است دارای اعتبار باشد و اگر بنا باشد خبر، محصل مدلول آیه را تشخیص دهد عرض خبر به کتاب معنی محصلی نخواهد داشت.^{۲۶}

بلی الحق والانصاف، واضعان و جاعلان حدیث چنان احادیث جعلی در بین احادیث صحیح وارد کرده‌اند که شناسایی آنها امری مشکل و بلکه محال است. به طوری که ابن ابی العوجا هنگامی که قصد اعدام او را داشتند گفت از مرگ با کی ندارم در حالی که چهار هزار حدیث را که حلال را حرام و حرام را حلال کرده است، وارد دین شما کرده‌ام.^{۲۷}

انگیزه‌های مختلف و گوناگونی چون عجب و غرور برخی و تفاخر به علم و دانش یا افتخار به صحابی جلوه دادن خود، عناد عده‌ای دیگر با اسلام و سعی در انهدام دین از راه ورود اخبار ناصحیح، تضعیف موقعیت اهل بیت پیامبر علیهم السلام، ترویج مذاهب عملی و یا اعتقادی، ناسیونالیستی عربی و گاه نیت تقویت اسلام و مثلاً افزایش رغبت مردم به اسلام و آداب اسلامی، از جمله انگیزه‌های فاسد جعل اخبار و انتساب آنها به معصومین علیهم السلام بود که همگی باعث افزایش غیر قابل احصاء احادیث مجعول گشت.

صاحب تفسیر «الهدایة و العرفان» که منهج تفسیر قرآن به

قرآن را پیموده است در مقدمه تفسیرش می‌گوید:

«کار دستبرد و پیرایه‌بندی در کتب تفسیری به آنجا کشید که هیچ اصلی از اصول قرآن نمانده است مگر اینکه در کنارش روایت ساخته شده‌ای به منظور از بین بردن قرآن و تبدیل و تحریف آن مشاهده می‌شود. و مفسران نیز بی‌آنکه به حقیقت امر واقف باشند همه این مطالب ساختگی را در کتاب خود آورده‌اند...»

همین دستبردها و پیرایه‌ها مرا بر آن داشت که این تفسیر را به رشته تحریر در آوردم و روش خود را در تفسیر قرآن بر اساس کشف معنای آیه از راه تدبیر در آیات و سوره‌های مشابه و متحد الموضوع قرار دهم، تا با بررسی کامل آیات مشابه، تمام موضوعات قرآن معلوم گردد و بنابراین قرآن چنانچه خداوند خبر داده است خود مفسر خویش باشد و نیازی به هیچ امر خارجی جز واقعیتهایی که قرآن بر آن منطبق است و سنن آفرینش و نظام جهان آن را تأیید می‌کند در میان نباشد.^{۲۸}

آری، هر چند منکر جعل احادیث نیستیم، اما آیا کثرت جعل می‌تواند مانع بهره‌گیری از روایات شود. اساساً احادیث مجعول هر چند در تفسیر قرآن به واسطه ورود اسرائیلیات بی‌سند بسیار می‌باشند اما چنین نیست که سایر علوم اسلامی از این گزند مصون مانده باشند.

بنابراین همان طوری که در مباحث فقهی، روایات عملیه مورد کنکاش سندی و دلالتی قرار می‌گیرند، مفسر نیز باید این روایات را مورد بررسی قرار دهد، اخباری که دارای اسناد ضعیف هستند و یا دلالت آنها محرف شده است و یا اساساً دلالتی ندارند قابل استناد نیستند.

به هر حال به بهانه امکان احادیث مجعول نمی‌توان همه احادیث را به زاویه‌ای انداخت و آنها را معطل نمود.

البته تمام آنچه که بیان شد تنها در ارتباط با تفسیر قرآن به قرآن است و اگر از بیان علامه نکاتی برگزیده شده است نه به جهت نفی روش تفسیری او و بلکه به خاطر آن است که او خود تفسیرش را بر این منهج می‌داند. اما به عقیده ما تفسیر

یا دلالت و یا تحریف دلالتی آنها نمی‌توان پذیرفت اما این خاص تفسیر نیست، در فقه که زبان بیان مسائل عملیه انسانهاست نیز روایات بسیاری جعل شده‌اند، آنچه وظیفه فقیه است جرح و تعدیل روایان روایتها و تأیید و رد دلالت آنها مطابق علوم و معارف خاص در این زمینه‌ها است، مفسر نیز نباید به خاطر وجود روایات وضعی در تفسیر آیات همه آنها را وداع گوید.

البته آنچه که تفسیر مذکور در پی آن بوده است چیزی است ورای اینها، زیرا شیوه منطقی تفسیر قرآن به قرآن این است که هرگز نباید از مدالیل الفاظ خارج شود و معانی دل‌خواه را بر کلمات تحمیل کند که طاقت حمل آن را ندارد ولی آنچه که ایشان در تفسیر خود آورده است، صرفاً بیان آراء و اندیشه‌های خویش و تحمیل آنها بر آیات قرآن و نیز تصور مجاز از حقایق بدون توجه به مدلول الفاظ آنها می‌باشد.

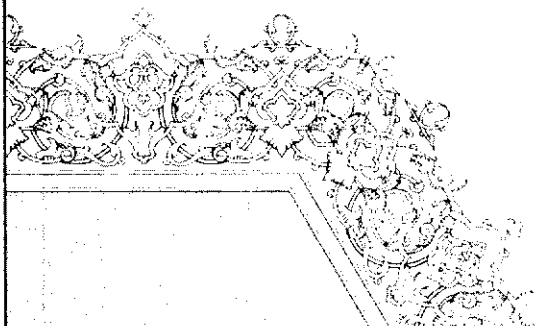
اما در تفسیر میزان هرگز این شیوه تفسیری اعمال نشده است. بلکه آنچه که حقیر از این تفسیر می‌بیند تفسیر قرآن تنها به وسیله قرآن نیست.

علامه طباطبائی شخصیتی علمی و حوزوی است. او تفسیر خویش را در سال ۱۳۹۲ قمری و در سن هفتاد سالگی به پایان رسانیده‌اند ولی قبل از این، مدتها در حوزه علمیه مشغول تدریس و تدریس بوده است. و از اندوخته‌های مختلف دینی از قبیل سنت غنی شده است و با توجه به همان اندوخته‌ها به کار تفسیر قرآن پرداخته و لذا هر چند او خود تفسیر خویش را قرآن به قرآن بنامد اما تفسیر او بی‌تردید الهام گرفته از روح روایات است.

ایشان در بیان عوامل هدایت انسان، عقل را ناکافی می‌شمارد و در بیان نتیجه عدم کفایت عقل در هدایت انسان به سوی قانون می‌فرماید:

«پس عقل به سوی قانون اجتماعی که منافع جامعه را تأمین و تضمین کند و در ضمن آن منافع فرد را به طور عادلانه حفظ نماید هدایت نمی‌تواند نماید زیرا تنها در صورتی به رعایت قانون در اجتماع تعادلی حکم می‌کند که مزاحمی وجود داشته باشد و اما در جایی که در برابر خود مزاحمی مانع از آزادی مطلق نبیند، هرگز حکمی ندارد یا حکم برخلاف می‌کند.^{۳۲} نیز گفته‌اند:

«پس عقل چون در همه موارد به پیروی قانون حکم نمی‌کند نمی‌تواند وسیله کافی برای هدایت مداوم انسان باشد ولی طریق وحی بی‌استثناء و به طور کلیت و دوام، حکم به پیروی قانون می‌کند و حکم را به دست خدا می‌سپارد که با قدرت و علم نامتناهی خود در هر حال مراقب انسان است



قرآن به قرآن لوازمی دارد که علامه آنها را نمی‌پذیرد. چرا که اگر روش تفسیری قرآن به قرآن، قسیم سایر روشها چون منهج نقلی باشد، مفسر تنها با ذوق و سلیقه خود برخی آیات متمائل را یافته و از مجموعه آنها چیزی که ذوقش آن را بیسند به عنوان تفسیر قرآن مطرح کند، کاری که متأسفانه در تفسیر «الهدایة و العرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن» کاملاً مشهود است.

ایشان در تفسیر آیه:

... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.^{۲۹}
می‌گوید:

«از این آیه استفاده می‌شود که آنچه درباره اوامر رسول اکرم (ص) ممنوع می‌باشد مخالفت و اعراض از اوامر آن حضرت است اما اگر مخالفت با امر او بنا بر مصلحت و مقتضای رأی باشد محذوری نخواهد داشت بلکه این خود بر وفق طریق و فلسفه مشاوره است.»
و نیز در تفسیر آیه:

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^{۳۰}
می‌گوید:

بدان لفظ سارق و سارقه معنای اعتیاد به دزدی را در بردارد و مراد از آن کسانی هستند که سرقت از اوصاف و عادات غیرقابل انفکاک از شخصیت آنها گشته است و اینجا معلوم می‌گردد کسی که برای یک بار یا دو بار مرتکب سرقت گردد در صورتی که اعتیاد به دزدی نداشته باشد دست او بریده نمی‌شود زیرا قطع دست وی مایه ناتوانی اوست و این در صورتی صحیح است که از وی یأس حاصل شود.^{۳۱}

این شکل از تفسیر که حاکی از روح غرورآمیز مفسر در توجه به آراء و سلاقی شخصی خود و طرد سنت به بهانه استغناء قرآن از غیر می‌باشد، تفسیری از نوع تفسیر به رأی باطل و مذموم شمرده می‌شود.
بلی هر چند همه روایات تفسیری را به جهت ضعف سند و

و بدون تبعیض داشتن کار نیک را پاداش نیک و کار بد را کیفر بد خواهد داد.^{۳۳}

همچنین ایشان در برتری تفسیر قرآن به قرآن نسبت به سبکهای دیگر تفسیری بعد از بیان نقاط ضعف آن سبکها، ذوق روانی را در تفسیر قرآن لازم شمرده و می گویند:

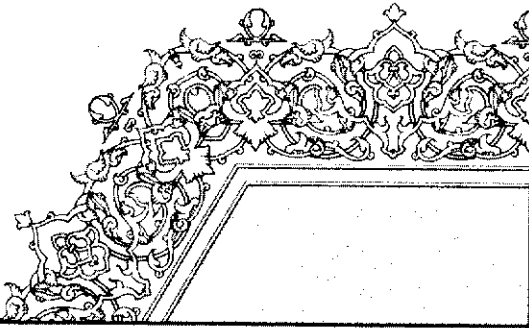
«تنها روش مورد قبول در تفسیر قرآن، استمداد از قرآن جهت فهم معانی آیات آن و تفسیر آیه به آیه می باشد این روش در صورتی مورد قبول خواهد بود که بر اساس تفحص و جستجوی کافی در روایات نقل شده از نبی اکرم (ص) و ائمه اهل بیت علیهم السلام به عمل آمده پس از تحصیل ذوق و معلومات برگرفته از آنها به تفسیر کلام اشتغال ورزید.»^{۳۴} و همچنین در این باره گفته اند:

«پس آنچه از بحثهای گذشته روشن شد این است که وظیفه مفسر این است که به احادیث پیامبر (ص) و ائمه اهل بیت علیهم السلام که در تفسیر قرآن وارد شده مرور و غور کرده به روش ایشان آشنا شود. پس از آن طبق دستوری که از کتاب و سنت استفاده شد به تفسیر قرآن پردازد و از روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده به آنچه موافق مضمون آیه است اخذ نماید.»^{۳۵}

آقای جوادی آملی در مقدمه ترجمه جلد اول در بیان ویژگیهای تفسیری میزان می گوید:

«مرحوم علامه قدس سره سیری طولانی و عمیق در سنت مسلمة معصومین علیهم السلام داشتند و لذا هر آیه که طرح می شد طوری آن را تفسیر می کردند که اگر در بین سنت معصومین علیهم السلام دلیل یا تأییدی وجود داشت از آن به عنوان استدلال یا استمداد بهره برداری می شد و اگر دلیل یا تأیید وجود نداشت به سبکی آیه محل بحث را تفسیر می نمودند که مناقض با سنت قطعی آن ذوات مقدسه نباشد زیرا تباین قرآن و سنت همان افتراق بین این دو حبل ممتد الهی است که هرگز جدائی پذیر نیستند.»^{۳۶} ایشان نیز آورده اند:

«علامه (قدس سره) در علوم نقلی مانند فقه و اصول و... صاحب نظر بوده اند و از مبانی مسلمة آنها اطلاع کافی داشتند و لذا اگر ادله یا شواهدی از آنها راجع به آیه مورد بحث وجود نمی داشت هرگز آیه را بروحی حمل نمی نمودند که مبانی حتمی آن رشته از علوم نقلی یاد شده مناقض باشد، بلکه بر وجهی حمل می کردند که تباینی با آنها نداشته باشد، زیرا آن مطالب گرچه فرعی به شمار می آیند ولی به استناد اصول یقینی قرآن و سنت قطعی تنظیم می شوند و اگر تناقض بین محتوای آیه و مبانی حتمی آن علوم رخ دهد بازگشت آن به تباین قرآن با قرآن یا سنت با سنت و یا قرآن با سنت است که



هیچ کدام از اینها قابل پذیرش نیست بنابراین در استظهار یک معنی از معانی متعدد از آیه یا توجیه آیه با یکی از آنها سعی بر آن بود که موافق با سایر مطالب بوده و مخالف با مبانی مسلمة علوم دیگر نباشد.»^{۳۷}

آقای آملی همچنین در بیان ویژگیهای اخلاقی علامه می فرماید:

«ایشان در تدریس فن شریف حدیث حتماً نام راویان را هر چند ضعیف بودند ذکر می کردند و در هنگام قرائت متن حدیث، سند را نیز می خواندند که نام بزرگان و محدثان احیاء شود....»

دوره کلاسیک حضرت استاد قدس سره از منطق شروع می شد سپس به فلسفه و عرفان می رسید و سرانجام به قرآن و حدیث که میراث رسول اکرم (ص) است ختم می شد.»^{۳۸}

پس آنچه که ما در روش علامه می بینیم صرفاً تفسیر قرآن به قرآن نیست، بلکه علامه همان طوری که خود گفته است، با کسب معلوماتی غنی از اخبار و احادیث و متون دیگر اسلامی به تفسیر آیات قرآن پرداخته است، و بی تردید آن اندوخته ها در تفسیر او نقش داشته است لذا هر چند او به صراحت در تفسیر آیات استناد به قول معصوم (ع) نمی نماید ولی آن اخبار بی تردید در تفسیر او مؤثر بوده است و تفسیر او الهام گرفته از همان اندوخته های او است.

چه اینکه ایشان در دو مورد ذیل عترت را لازمه تفسیر قرآن می دانند:

- ۱- تفسیر آیات الاحکام و نیز قصص و خصوصیات معاد.
- ۲- ایجاد صلاحیت در شیوه به کارگیری تفسیر قرآن به قرآن.^{۳۹}

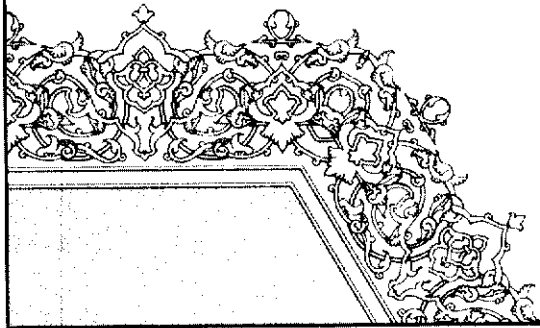
اما آیا این مقدار اعتراف علامه به لزوم سنت، در تفسیر قرآن کافی است؟

البته هر دو استثنای علامه که دیدگاه او در مورد سنت آشکار می سازد قابل بحث است.

در مورد دیدگاه اول او باید گفت:

چه فرقی است بین آیات الاحکام و قصص و مباحث معاد

توضیح آن صحیح نیست.



و سایر معارف قرآن کریم.
آنچه باعث شده است که ما بین آیات الاحکام و سایر آیات
فرق قائل شویم، گسترش فروع و مسائل فقهی است،
فروعی که هرگز از قرآن به دست نمی آید.

مباحث فقهی از آنجا که حیث عملی دارند مورد اقبال
بسیار مسلمین بوده اند، مؤمنان از همان آغاز برای فراگیری
مسائل عملیه خود مجبور بودند معرفت خویش را با
بهره گیری از صاحبان دانش نسبت به معارف فقهی بیشتر
کنند و لذا روایات بسیاری در این باره به عنوان تفسیر آیات
شریفه وارد شده و نقل شده است.

اما آیا این به معنای ضرورت توجه به روایات منحصرأ در
مثل آیات الاحکام و مثل آن است؟ هرگز.

بی تردید اگر این مقدار که در مسائل عملیه قرآن کنکاش
می شود در سایر مسائل آن کنکاش شود، شاهد طلوع
واقعیت های بسیار ژرف تر از آنچه اکنون وجود دارد، از
حقیقت قرآن خواهیم بود.

به هر حال گستره ابواب فقهی که علامه را مجبور به
اعتراف به ضرورت توجه به روایات تفسیر آیات الاحکام
نموده است هرگز موجب اختصاص این ضرورت به آیات
الاحکام نمی گردد.

در مورد استثناء دوم ایشان نیز باید گفت که این استثناء
اعتراف وسیع تر او را به لزوم توجه به سنت در تفسیر قرآن به
قرآن می رساند، این استثناء مدعای ما را اثبات می کند و آن
اینکه تفسیر المیزان الهام گرفته از اخبار است.

آنچه از قرآنت توأم با تأمل تفسیر المیزان به دست می آید
این است که علامه هر چند به صراحت در پی آیات، روایات
را مطرح نکرده است اما شَمّ الحدیثی که ایشان داشته اند،
روح روایات را در تفسیرشان وارد نموده است و این جای
تردید نیست.

البته نمی خواهیم بگوییم که همه اخبار و احادیث در تفسیر
ایشان دخیل بوده است چرا که بسیاری از روایات تفسیری،
بیان مصادیق است نه تفسیر آیه و دخالت آنها در تفسیر آیه و

شش کاغذ انسانی و مطالعات فریبگی
پایان بیع علوم انسانی

پانوشت ها

۱. سورة بقره، آیه ۱۸۵
۲. اصول کافی، مکتبه الصدوق تهران، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۶، ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی، متوفی ۳۲۹ق.
۳. سورة ص، آیه ۲۹
۴. سورة محمد، آیه ۲۴
۵. رک: سورة نحل، آیه ۶۴
۶. سورة نحل، آیه ۸۹
۷. سورة نساء، آیه ۱۷۴
۸. بحار الانوار، دارالاحیاء لثراث الاسلامی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳، ج ۱۷، ص ۱۹۸، محمد باقر مجلسی، متوفی ۱۱۱۰ق.
۹. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱، ص ۲۸۸، عزالدین ابو حامد بن هبة الله مدائنی، متوفی ۶۵۵ق.
۱۰. سورة نحل، آیه ۱۷۴
۱۱. سورة نحل، آیه ۸۹
۱۲. المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ سوم، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۸۶، سید محمد طباطبایی، متوفی ۱۴۰۲هـ.
۱۳. همان، ج ۱، ص ۹
۱۴. همان، ص ۱۱
۱۵. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۲
۱۶. قرآن در اسلام، انتشارات بنیاد علوم اسلامی، چاپ سوم، مرداد ۱۳۶۱، ص ۸۰.
۱۷. سید محمد حسین طباطبایی، متوفی ۱۴۰۲هـ.
۱۷. همان، ص ۷۴
۱۸. همان، ص ۷۴ تا ۷۶
۱۹. همان، ص ۱۵۸
۲۰. سورة نحل، آیه ۶۴
۲۱. تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام، سید حسن صدر، ص ۳۲۲، رک: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۹۵
۲۲. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۴۹، محمد باقر مجلسی
۲۳. همان، ج ۲۳، ص ۱۱۷
۲۴. این روایت را محدثین شیعی از ۸۲ طریق و محدثین سنی از ۳۹ طریق نقل کرده اند. رک: المراجعات، ص
۲۵. اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۶۴، ثقل الاسلام کلینی، متوفی ۳۲۹ق.
۲۶. قرآن در اسلام، ص ۷۹
۲۷. رک: الاضواء علی سنه المحدثیه، ص ۱۴۴
۲۸. الهدایة و العرفان، ج ۱، مقدمه
۲۹. سورة نور، آیه ۶۳
۳۰. سورة مائده، آیه ۳۸
۳۱. رک: تفسیر الهدایة و العرفان
۳۲. قرآن در اسلام، ص ۱۱۷
۳۳. همان، ص ۱۲۱
۳۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۹۰
۳۵. قرآن در اسلام، ص ۷۶-۸۰
۳۶. ترجمه فارسی تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۱
۳۷. همان، ص ۲۲
۳۸. همان، ص ۳۲
۳۹. التفسیر و المفسرون، ج ۲، ص ۸۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتنا جامع علوم انسانی